البرز

البرز باز جامه کتان ببر گرفت

زاغ و زغن به حجله بلبل مقرّ گرفت

اشراف زاده موزه اسکی بپا کشید

هریک برای عشق بتی در نظر گرفت

در لشکرک ز حمله خیل پری رخان

بازار عشق بار دگر زیب و فرّ گرفت

زیبا تذروهای خیابان لاله زار

سوی دیار عشق و صفا بال و پر گرفت

این وضع زندگانی اشراف کشور است

کی در خیال مردم اطراف کشور است

دهقان ز رنج و درد پریشان و مضطر است

اشراف زاده غرق زر و لعل و گوهر است

دزفول شهر کور و کچل های دربدر

تهران چو نوعروس بتی غرق زیور است

کرمان دیار رنج کشان تهی شکم

تهران بفکر جای دگر یار دیگر است

این پایتخت فاسد و غرق است در فساد

اینجا شقاقلوس درون مغز کشور است

میخانه ایست می زدگانش تمام مست

مکّاره ایست مرکز تاراج و بند و بست

دزدی چنان رواج گرفته که دزدها

چون بت مغربرّند چو غرّای بت پرست